أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد در درس نهم از دروس نبوی عهد مدنی دوره ای فتح و تمکین هستیم. صحبت ما امروز در باره ای حادثه ایست که من آنرا مطلقاً از بزرگترین حوادث در تاریخ زمین تعبیر می کنم. و آن براستی که لحظه ای فرق گذارنده ای بود بین یك مرحله و مرحله ای بکلی مختلف دیگر، که دارای پیوند های بزرگی است نه تنها در جزیره ای عربی، بلکه در تمام عالم، نه تنها در زمانش و لاکن در زمان ما حالا. آن حادثه ای عظیم و بزرگ فتح مکه است.

و شکی نیست که واقعات زیادی بود که به این فتح بزرگ کشانید که مقدمات آن طولانی است. و این مقدمات انشاءالله موضوع درس امروز ما خواهد بود. لاکن قبل از اینکه به این تفصیلات شروع کنیم، می خواهم نکته ای مهمی را تکمیل نمایم که در درس سابق در بارۀ آن صحبت نموده بودیم و آنرا به تفصیل شرح نکرده بودیم. و نکته اینست که طوریکه می دانید در شروع سال هشتم هجری دو مشکل بزرگ برای أمت مسلمان پیدا شد.

مشکل اول قتل حارث بن عُمَير أَسْدي (رض) سفير رسول الله (ص) به عظيم بُصْرىٰ بود که شُرَحبيل بن عمرو الغَسّانی او را قتل کرد طوریکه در درس گذشته آنرا تفصیل نمودیم. و در نتیجه رسول الله (ص) لشکر بزرگی را فرستادند، و آن لشکری بود که به قیادت زید و جعفر بن ابی طالب، و عبدالله بن رواحه در سریه ای مؤته داخل شدند طوریکه در درس گذشته آنرا تفصیل نمودیم. و با آن مشکل قتل الحارث بن عُمَير انتها پیدا کرد. و امت اسلامی تا حد زیادی هیبت خود را بدست آورد. و

شهرت نه تنها در مؤته بلکه در تمام جزیره ای عربی بلند شد. لاکن مشکل دیگری هم بود که در یك زمان با قتل الحارث بن عُمَیر (رض) اتفاق افتاده بود. و آن مشکل تجاوز قبیله ای قُضاعه بالای مجموعه ای از صحابه ای رسول (ص) بود. پانزده نفر صحابه بودند، چهارده نفر شان را به قتل رساندند، و یکنفر شان از بین کشته شدگان نجات یافت و به مدینه ای منوره عودت کرد، و تفصیلات خیانت و غدری را که قُضاعه در حق صحابه کرده بودند، به رسول (ص) شرح داد.

پس رسول الله (ص) باید بجدیت در باره ای قبیله ای قُضاعه وقفه می نمودند تا صورت دولت اسلامی در جزیره ای عربی تکان نمی خورد. و براستی رسول الله (ص) تصمیم گرفتند تا لشکر بزرگ دیگری را به مناطق قُضاعه بفرستند.

آمادگی برای سریه

این کلام به مجرد برگشت لشکر اسلامی از مؤته به مدینه ای منوره بود. طوریکه می دانید مؤته در جُمادی الأولی سال هشتم هجری بود. و رسول (ص) در جُمادی الثانیه سال هشتم هجری لشکر دوم را به قُضاعه فرستادند. اسم منطقه ایکه قُضاعه در آن می زیستند السلاسل بود. و آن عبارت بود از آب یا چشمه یا چاهی که اسمش سلاسل بود. و این منطقه بطور کامل به ذات السلاسل مسمی شد. پس سریه ایکه به این منطقه آمده بود در تاریخ بنام سریه ای ذات السلاسل معروف شد[۱]. و در جُمادی الثانیه سال هشتم هجری بود.

خوب، رسول الله (ص) که را برای قیادت این سریه ای مهم انتخاب نمودند. سریه ای که برای جنگ قبیله ای بزرگ و قوی، قبیله ای قُضاعه رفتند، و بر مسافه ای دوری از مدینه ای منوره در شمال جزیره ای عربی واقع شده بود. مددی برایش نیست و شرایط آن مانند مؤته خواهد بود. رسول الله (ص) برای قیادت این سریه که بسیاری در انتخاب آن برای قیادت این سریه ای مهم تعجب خواهند کرد،

لاکن وقتیکه تحلیل شود سبحان الله، یك انتخابی در منتهای حکمت از سوی رسول الله (ص) بود. و آن انتخاب عمرو بن العاص (رض) بود. و طبعاً از اسلام عمرو بن العاص نگذشته بود مگر از چند ماه محدود. در صفر سال هشتم هجری اسلام آورد. از اسلامش تنها سه یا چهار ماه می گذرد، و قائد سریه ای بسیار مهم و خطرناك در جنگ بزرگ مسلمانان انتخاب شده است.

وجه های حکمت در انتخاب عمرو بن العاص

اولین دلیلی که رسول الله (ص) عمرو بن العاص را انتخاب نمودند بخاطر الفت دادن قلب اش بود. طبعاً عمرو بن العاص شخصیت بسیار محوری در مکه ای مکرمه بود. و انضمام اش در مُعَسکر مسلمان و لشکر مدینه ای منوره اضافه ای بسیار بزرگی بود. و مسلمانان باید بقدر توانائی بر آن محافظت می کردند. و عمرو بن العاص در عداوت با مسلمانان تاریخ طویلی دارد. از شروع اوائل روز های مکه و سفر اش به حبشه برای برگشتاندن مهاجرین به مکه ای مکرمه، بعداً خروجش در مراحل متعددی که بین مسلمانان واقع شد.

و عمرو بن العاص در این وقت نه تنها شخصیت بزرگی در مقام بود، ولاکن در سن هم بزرگ بود. عمرو بن العاص در وقت اسلام آوردنش پنجاه و هفت سال داشت. یعنی از بزرگان قائد های قریش بود. و واقعاً از هوشیار ترین عرب بود. و باید مکانش در داخل دولت اسلامی حفظ شود تا به مسیر خود ادامه بدهد.

و دیدیم که چقدر رسول الله (ص) قدر خالد بن الولید (رض) را بلند نمودند وقتیکه قیادت را در غزوه ای مؤته تسلیم شد. و گفتند او سیف الله مسلول است، و قدر اش را در دولت اسلامی بسیار زیاد بلند بردند. و بدون شك که قدم های خالد بن ولید (رض) بعد از غزوه ای مؤته ثابت تر شد از قبل از غزوه ای مؤته. برایش نقشی و وضعی در دولت اسلامی به میان آمد.

و مردم بصفت عام بطرف اش به نظری می دیدند که او نصر بزرگی را برای مسلمین تحقق بخشید. پس برایش مکانتی شد که قدم هایش را ثبات خواهد بخشید انشاءالله.

پس رسول الله (ص) می خواستند که با عمرو بن العاص هم همینطور پیش آمد نمایند. قیادت لشکر را برایش بدهند تا انتصاری را تحقق بدهد و در دولت اسلامی مکانتی برایش بمیان بیآید. و ازینرو قدم هایش ثبات بیابد.

نه تنها آن چیز بسیار مهم دیگری هم است که وسعت عمق نظر رسول حکیم (ص) را تعبیر می کند. مادر عمرو بن العاص از قبیله ای قُضاعه است. از شاخه ای از قبیله قُضاعه بنام (بِلیٰ) است. و رفتن عمرو بن العاص (رض) در حالیکه مادرش از همان قبیله است، آن بُعد مهمی را در جنگ می آورد.

اولاً اینکار قلب های آن قوم را الفت می بخشد. وقتیکه ببینند که یکی از خود شان در رأس لشکری است که آمده است، و مادر او از همین قبیله است، شاید محاوره و مذاکرات و قبول کردن مفکوره ای اسلام نزد شان پیدا شود. و آنها را کبر و عناد نمی گیرد و در دعوی بد اخلاقی نمی کنند. پس بین شان و بین اسلام رخنه ای پیدا خواهد شد. و رسول الله (ص) طوریکه می دانید، دایماً قلب های مردم را به اسلام نزدیك می ساختند، و اسلام آوردن مردم نزد شان محبوب تر از دارائی شان بود.

چیز دوم بسیار زیاد مهم است، بخاطریکه مادر عمرو بن العاص (رض) از قُضاعه بود، بدون شك که او بیشتر از یکبار به قضاعه رفته است. پس او در باره ای سر زمین قضاعه و مسکن ها و راه ها و گذرگاه هایشان بیشتر از بقیه صحابه آشنائی داشت. پس انتخاب اش از نگاه عسکری بسیار مهم بود بخاطریکه او هوشیار بود، و یک قیادت کم همتا بود. و انتخاب دَعَوي اش بسیار زیاد مهم بود.

بخاطریکه او بیشتر از دیگری قلوب قضاعه را الفت خواهد بخشید. و همچنان راه هم برایش معلوم است. بخاطر این امور انتخاب عمرو بن العاص برای این ماموریت در منتهای حکمت بود.

اِسناد رسول الله (ص) ماموریت را به عمرو بن العاص

خوب، رسول الله (ص) عمرو بن العاص را ابلاغ نمودند بعداً برایش گفتند: خُذْ عَلَيْكَ ثِيَابَكَ وَسِلاَحَكَ ثُمَّ ائْتِنِي". لباست را و سلاحت را بگیر بعداً نزد من بیا. پس نزد ایشان رفتم طوریکه عمرو بن العاص در روایت بن حِبّان و حاکم و احمد می گوید. و حدیث صحیح است. و توجه کنیم به الفاظ حدیث، که در آن چیز های بسیار مهمی است. پس عمرو بن العاص می گوید:

فأتيته وهو يتوضأ، فصعَّد فيَّ النظر، ثم طأطأ فقال: "إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَبْعَثَكَ عَلَى جَيْشٍ، فَيُسَلِّمُكَ اللَّهُ وَيُغَنِّمُكَ، وَأَرْغَبُ لَكَ مِنَ الْمَالِ رَغْبَةً صَالِحَةً" [۲].

پس نزد شان رفتم و ایشان وضوء می کردند. پس به من نظر انداختند، بعداً با بردباری گفتند: میخواهم ترا بر لشکری بفرستم، پس الله ترا سلامت داشته باشد، مُغنِم داشته باشد، و در مال برایت رغبت صالح آرزو دارم.

یعنی به جنگ خواهی رفت، و بإذن الله منتصر خواهی بود، و برایت غنائم خواهد بود. پس پولدار خواهی شد. می دانید که چهار بر پنجم غنایم به لشکر توزیع می شود. پس عمرو بن العاص گفت: توجه کنید به کلمات او (رض). و او این کلمات را در مقابل رسول (ص) می گوید. و رسول الله (ص) اگر کلام غیر صحیح برایشان برسد، بدون شك که وحی آنرا برایشان خبر می دهد. لاکن رسول الله (ص) این کلمات را از او قبول نمودند.

گفت: يا رسول الله، ما أسلمتُ من أجل المال، ولكني أسلمت رغبةً في الإسلام، وأن أكون مع رسول الله (ص). یا رسول الله بخاطر مال اسلام نه آورده ام، و لاکن بخاطر رغبت در اسلام و اینکه با رسول

الله (ص) باشم. و این صدق و اخلاص از سوی عمرو بن العاص (رض) است. پس گفتند (ص)، ببینید، چیزی را که خواهند گفت (ص) منقبه ای بزرگی است برای عمر بن العاص (رض). گفتند (ص): "یا عَمْرُو، نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلْمَرْءِ الصَّالِحِ"[٣].

او عمرو مال صالح برای مرد صالح نعمت است. به صالح بودن اش شهادت می دهند (ص)، تمام این مالی که برایت می آید از غنایم جهاد في سبیل الله است. مال صالح برای مرد صالح نعمت است. این شهادت از رسول الله (ص) به عمرو بن العاص است که او از جمله ای صالحین است.

و براستی او را امیر لشکر مقرر نمودند. و لشکر به قیادت عمرو بن العاص (رض) با سه صد نفر صحابیان برجسته ای انصار و مهاجرین خارج شد. و طبعاً لازم برای عظمت صحابه وقفه نمائیم که قیادت این قهرمان جدید اسلام را قبول نمودند. تنها چهار ماه در اسلام گذشتانده است، و قیادت لشکر را بدست دارد که در آن برجسته ترین مهاجرین و انصاری هستند که تاریخ طویل در اسلام دارند، و بعض شان تاریخ شان به بیست سال رسیده است. و بآنهم قبول نموده اند تا در رأس لشکر کسی باشد که عمرش در اسلام تنها چهار ماه است و بس.

و لشکر اسلام خارج شد، و سبحان الله صورت کوچکی از جنگ مؤته را خواهیم دید. و مثل اینکه الله عز و جل می خواست تا آنچه را که برای خالد بن ولید تحقق داده بود برای عمرو بن العاص (رض) هم تحقق بدهد تا قدم هایشان را در اسلام ثبات ببخشد.

عبقریت و استعداد جنگی عمرو بن العاص تجلی می کند

عمرو بن العاص با لشکر خارج شد، و از اولین لحظات خروج عبقریت و استعداد جنگی اش ظاهر شد. از اول راه تصمیم گرفت که با مسلمین شبانه خارج شوند و از طرف روز کمین بگیرند. و در روز تحرك نکنند تا دشمنان آنها را نبینند اگر در راه باشند. و لشکر بدون اینکه قضاعه خبر شوند

رسید. و باز هم با استعداد واضح و حمکت عسکری قابل توجه شروع کرد به نظر انداختن به اینطرف و آنطرف تا از آمادگی و عدد دشمن اطلاع حاصل کند. دریافت که عدد دشمن بزرگ است. و دانست (رض) که قوایش کوچك است و قادر نخواهد بود با این عدد بزرگ از قضاعه مقابل شود.

در حقیقت عمرو بن العاص (رض) بسیار زیا واقع بین بود. و لشکر خود را هرگز در خطر نمی انداخت الا بعد از مطالعه ای دقیق، و مطلقاً بی باکانه عمل نمی کرد. و این کلام را در فتوحات عمرو بن العاص (رض) در فلسطین و مصر خواهیم دید. در یافت (رض) که عدد قضاعه بزرگ است، پس به رسول الله (ص) احوال فرستاد که من به مدد احتیاج دارم، و به لشکر اسلام گفت جنگ نکنند تا برایش مدد بیاید.

براستی رسول الله (ص) دو صد نفر صحابه ای دیگر از انصار و مهاجرین برجسته را برایش فرستادند رضی الله عنهم. در رأس شان ابو عُبَیده بن الجرّاح (رض) بود. امین این أمت و از سابقین، و از عشره ای مبشره به جنت، و با مسلمین تاریخ بسیار زیاد طویل دارد.

و تحت إمرة یا امیری ابو عُبَیده بن الجراح عدد بسیار بزرگی از سابقین بود که در مقدمه ای آنها ابوبکر صدیق (رض) و عمر (رض) بودند. تنها همین دو نفر کافی هستند. یعنی اکثریت دو صد نفر سبحان الله، از سابقین بودند. همه ای ایشان در تجربه و تاریخ اسلام و سابقه به همین سطح عالی بودند. و رفتند برای مدد عمرو بن العاص (رض).

صورت زیبای از تمدن

وقتیکه به آنجا رسیدند، تعداد لشکر به پنجصد نفر رسید. لاکن أمیر این لشکر که است؟ وقت نماز ابو عُبَیده بن الجراح برای إمامت پیش شد. و طبعاً معروف بود که قائد لشکر کسی بود که امامت نماز را می کرد. و ابو عبیده بن الجراح (رض) تعبیر نمود که او أمیر است بخاطریکه او در رأس دو صد

نفر از بر جسته ترین اشخاص مهاجرین و انصار آمده است که در بین شان ابوبکر و عمر هستد. پس ابو عبیده پیش شد تا صفوف را رهبری کند. لاکن عمرو بن العاص پیش شد و گفت: "إنما قدمت عليَّ مددًا لي، وليس لك أن تؤُمَّنِي، وأنا الأمير، وإنما أرسلك النبي إليَّ مددًا".

تو نزد من مدد فرستاده شده ای، و بر تو نیست تا أمامت مرا کنی، و من أمیر هستم، و نبی (ص) ترا برای من مدد فرستاده اند.

عمرو بن العاص هنوز هم در اسلام جدید است، و طوریکه ذکر نمودیم سن اش بزرگ است، پنجاو هفت ساله بود. یعنی ده سال کامل بزرگتر از ابوعبیده بن الجراح بود. و تاریخ عسکری اش معروف بود. و از سلحشوران و در جنگ دانا بود. طبعاً ابوعبیده بن الجراح نزد صحابه مکانت بزرگی دارد، و تاریخ بسیار زیاد طویل دارد طوریکه ذکر نمودیم. پس عمرو بن العاص خود را در أمیر بودن بر حق تر می دید. نه تنها بخاطر توانائی اش در اداره ای لشکر، بلکه رسول الله (ص) او را بر لشکر اصلی أمیر وضع نموده بودند. دلیل دارد.

لاکن صحابه در عادت شان بالای إمارت به اینصورت منازعه نمی کردند. طبعاً واضح است که او در اسلام هنوز هم تازه است. پس مهاجرین گفتند، مهاجرین طبعاً به ابی عبیده بن الجراح بسیار نزدیك هستند. و ابو عبیده مرد بسیار با حیاء بود. پس شرمید که در باره ای خود حرف بزند پس مهاجرین حرف زدند.

گفتند: "كلا، بل أنت أمير أصحابك وهو أمير أصحابه". "نه بلکه تو أمیر اصحاب خود هستی و او أمیر اصحاب خود". لاکن این کلام فایده ای ندارد. ممکن نیست در یك لشکر دو رهبر باشد. پس عمرو گفت: "لا بل انتم مدداً لنا". " نه بلکه شما مدد برای ما هستید".

پس وقتیکه ابو عبیده این اختلاف را دید، طبعاً ابو عبیده بسیار طبع نرم داشت پس عمرو بن العاص را مخاطب قرار داد و کلمات بسیار زیاد زیبائی را گفت که از عمق فهم ابی عبیده بن الجراح در قضیه ای إمارت در اسلام تعبیر می شود.

برایش گفت: "لتطمئن یا عمرو، ولتعلمَنَّ أن آخر ما عهد إليَّ رسول الله أن قال: (إِذَا قَدِمْتَ عَلَى صَاحِبِكَ فَتَطَاوَعَا وَلاَ تَخْتَلِفَا)، وإنك والله إن عصيتني لأطيعنَّك"[٤].

مطمئن باش یا عمرو، و بدان که آخرین چیزی را که رسول الله بر من عهد بستند این بود که گفتند: " وقیکه نزد دوست ات رسیدی همکار باشید و اختلاف نکنید، و تو واللهِ (و توجه کنید به کلمات که در منتهای زیبائی است) گفت والله اگر تو از من اطاعت نکنی، (چه می کنم؟ همرایت جنگ می کنم؟ نزد رسول الله شکایت می کنم؟) نه، گفت و الله اگر تو از من اطاعت نکنی، من از تو اطاعت می کنم.

سبحان الله، پس ابو عبیده اطاعت نمود و عمرو بن العاص مردم را نماز می داد. و تمام پنجصد نفر صحابه، که در بین شان ابی عبیده، و ابوبکر صدیق، و عمر بن الخطاب، و بسیار کسان دیگر از مهاجرین و انصار بود، پشت سر عمرو بن العاص، مسلمان تازه نماز خواندند، کسی که مسلمان نشده است مگر از چهار ماه بدینسو.

طبعاً این صورت متمدن زیبائی بود در تاریخ مسلمانان، و مظهری بود از مظاهر وحدت، و از بالغ ترین اسباب نصر. همه في سبیل الله عمل می کنند. هیچ کدام شان بر إمارت خشونت نمی کند.

وقفه ای با عمرو بن العاص

و طبعاً لازم است وقفه ای هم با موقف عمرو بن العاص (رض) بگیریم. و حقیقت أمر اینست که عمرو بن العاص (رض) در این واقعه خطاء نکرده بود. و دلیل قوی و شرعی داشت.

رسول الله (ص) او را فرستاده بودند، و او را أمير اين لشكر ساخته بودند، و برايش گفته بودند كه ميخواهند الله سبحانه و تعالى او را سلامت نگهدارد، و او را غنيمت بدهد. يعنى اين براى عمرو بن العاص و صحابه و ديگران واضحانه تفسير مى نمايد كه رسول الله (ص) او را براى إمارت اين لشكر انتخاب نموده بودند. و ابو عبيده با دوصد نفر صحابه واقعاً در سريه اى ذات السّلاسل براى مدد عمرو بن العاص آمده بودند. و رسول الله (ص) مستقيماً برايش تصريح نكرده بودند كه او أمير لشكر ها خواهد بود. پس مفهوم اينست كه تنها براى مدد عمرو بن العاص آمده بود.

و در عين زمان، عمرو بن العاص يك عقل عسكرى بسيط نبود، بلكه واقعاً يك قائد عسكرى با استعداد بود، و همه مسلمين و غير مسلمين در جزيره اى عربى شاهد آن بودند كه او كفائت عسكرى قابل ملاحظه اى دارد. پس در حقيقت موقف عمرو بن العاص هم موقف سليم بود.

و عمرو بن العاص قيادت پنجصد نفر از صحابه رضى الله عنهم را بدست گرفت. و استعدادش در بيشتر از يك طرحى ظاهر شد. از آنجمله يكى اش اين بود كه صحابه (رض) ميخواستند بخاطر سردى هوا آتش كنند. و از عمرو بن العاص طلب اين امر را كردند، ولى او نپذيرفت (رض). گفت آتش كرده نمى توانيم. پس صحابه نزد ابوبكر صديق (رض) رفتند تا براى افروختن آتش نزد عمرو بن العاص واسطه شود. پس ابوبكر صديق (رض) نزد عمرو بن العاص رفت و با او در باره اى آتش افروختن حرف زد. پس عمرو بن العاص با منتهاى عزم گفت: "لا يوقد أحد منهم نارًا إلا قذفتهُ فيها". هيچكسى از آنها آتش نمى افروزاند و اگر نه خود او را در آن خواهم انداخت.

سبحان الله. در منتهاى حزم همه را از آتش كردن منع كرد. حتى كه عمر (رض) قهر شد و با ابوبكر صديق (رض) در اين امر صحبت كرد، و ابوبكر صديق با منتهاى يقين گفت رسول الله (ص) او را أمير مقرر نموده اند و ايشان مى دانند. يعنى ايشان حكمت اش و قدرت اش را در اداره اى لشكر مى دانند. پس بدون اينكه بدانيم حكمت در عقب اين امر چيست گوش مى كنيم و اطاعت مى كنيم.

و طبعاً حکمت عمرو بن العاص در این امر واضح بود. و وقتیکه صحابه به مدینه ای منوره رسیدند و به رسول الله (ص) شکایت نمودند و از او پرسیدند که چرا اینکار را کردی. گفت: کرهتُ أن آذن لهم أن یوقدوا نارًا؛ فیرى عدوُّهم قلتَهم"[٥]. نمی خواستم برایشان اجازه ای آتش کردن را بدهم تا دشمنان شان قلت یعنی کمی تعداد شانرا نبینند.

یعنی تمام صحابه پنجصد نفر بودند. قبائل قُضاعه بسیار زیاد بزرگ بودند. اگر آتش بیافروزند و دشمنان از تعداد شان خبر شوند که پنجصد نفر هستند جنگ برایشان آسان معلوم می شود. از اینرو صحابه را از آتش کردن منع نمود و آن واقعاً در منتهای حکمت بود.

و کمی بعد، صحابه رضی الله عنهم. در معرکه ای بزرگی با قُضاعه در گیر شدند. و عمرو بن العاص توانست با طرح عسکری عالی بالای قبایل قضاعه نصر بزرگ را تحقق بدهد. و سر از نو صورت کوچك سریه ای مؤته تکرار شد. انتصار بسیار زیاد بزرگ با عدد بسیار کم بالای مجموعه ای بزرگی از مردان قبائل قُضاعه.

و بعد از این انتصار، قبائل قُضاعه به اینجا و آنجا فرار نمودند. صحابه رضی الله عنهم به این امر بسیار زیاد تشویق شدند و در فکر تعقیب کردن لشکر قُضاعه شدند. لاکن عمرو بن العاص (رض) امر کرد تا فراریان قُضاعه را تعقیب نکنند. صحابه هم نمی توانستند از امر عمرو بن العاص خارج شوند. لاکن تردد کردند و به رأی اش قناعت نکردند. پس آنرا هم نزد رسول الله (ص) شکایت کردند. پس رسول الله (ص) از عمرو بن العاص در این پرسیدند. پس گفت: "یا رسول الله، کرهتُ أن یتبعوهم فیکون لهم مدد"[٦]. "یا رسول الله، نمی خواستم که آنها را تعقیب کنند در حالیکه ممکن آنها مدد می داشتند". وقتیکه رسول الله (ص) این کلمات را شنیدند آنرا تحسین کردند و آنرا مجاز قرار دادند. پس رسول الله (ص) در هر دو مشکل ها رأی عمرو بن العاص را تصویب نمودند.

همچنان مشکل دیگری هم بمیان آمد که عمرو بن العاص (رض) در یکی از آن شب های سریه ای ذات السلاسل شیطان در خوابش آمد. و آنشب شب سردی بود. پس بر خود دلسوزی کرد که در آن شب سرد با آب سرد غسل کند، پس تیمم کرد، و صبح مردم را نماز داد. پس مردم به او تعجب کردند که با موجودیت آب او با تیمم آنها را نماز داد. طبعاً آب موجود است، لاکن شدیداً سرد است.

پس وقتیکه صحابه رضی الله عنهم نزد رسول الله (ص) در این امر شکایت کردند، گفتند: أَصَلَّيْتَ بِأَصْحَابِكَ وَأَنْتَ جُنُبٌ؟". "آیا اصحاب ات را در حالی نماز دادی که جُنُب بودی؟" پس عمرو بن العاص گفت: یا رسول الله، إني سمعت الله يقول: من شنیدم که الله فرموده است: (وَلاَ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) و مکُشید خویشتن را هر آئینه خدا هست به شما مهربان [النساء: ٢٩].

پس ترسید (رض) که اگر با آب سرد غسل کند خواهد مرد. پس این اجتهاد را نمود. پس رسول الله (ص) خندیدند و چیزی نگفتند [٧]. یعنی می گویند ماشاء الله چهار ماه شده است که مسلمان شده است و اجتهاد می کند، و طبعاً رسول الله (ص) برای اقرار و قبول این اجتهاد عمرو بن العاص (رض) خنده کردند.

یعنی بیشتر از یك مشکل و اختلاف بین عمرو بن العاص و صحابه اتفاق افتاد، با وجود اینکه در بین صحابه رضی الله عنهم از سابقه داران زیاد بود، در تمام این اختلافات رسول الله (ص) رأی عمرو بن العاص (رض) را قبول نمودند و آن از عظیم ترین منقبت های عمرو بن العاص (رض) بود. واقعاً جنگ بزرگی بود، و مسلمانان در آن منتصر شدند. و شهرت هیبت و رهبت دولت اسلامی در قلب های مردم ازدیاد یافت. و در هر جا آوازه اش بلند شد. که بدون شك تمام این همه در حادثات آینده آثاری خواهد داشت.

عمرو بن العاص بعد از سریه ای ذات السلاسل

بعد از سریه ای ذات السلاسل، ثقه ای رسول الله (ص) به فقه و زکاوت و امانتداری و قیادت عمرو بن العاص بسیار زیاد شد. پس او را به مأموریت بسیار زیاد بزرگ و مهم دیگری فرستادند (ص). و آن مأموریت سفارت به دولت عُمان بود. عمان در آنوقت يك دولت مشرك بود. و مردی بنام جَیفَر و برادرش عَبّاد در آن حکمرانی می کردند. و این دو نفر بالای سر زمین های وسیعی در عمان و اطرافش تسلط کامل داشتند. پس رسول الله (ص) عمرو بن العاص را فرستادند تا آنها را به اسلام و به انضمام (یعنی پیوستن) با دولت اسلامی دعوت بدهد.

و بعد از محاوره ای طویل سبحان الله با جَیفَر و عَبّاد، حکمت شدید و زکاوت بسیار زیاد عمرو بن العاص (رض) توانست عباد و جیفر را به اسلام قناعت بدهد و براستی اسلام آورد بلکه تمام مردم اش اسلام آوردند. و دولت عُمان بطور کامل در دولت مسلمانان داخل شد.

و رسول الله (ص) تنها به سفیر ساختن عمرو بن العاص نزد جیفر و عباد اکتفاء نکردند، بلکه او را در آنجا جمع کننده ای زکات تعیین نمودند، و با تثبیت نمودن زعامت عمان به جیفر و عباد عمرو بن العاص بحیث عامل یا کارمند رسول الله (ص) در بلاد عمان بود. یعنی رسول الله (ص) بالایش اطمئنان داشتند و او را از طرف خود در این سرزمین والی مقرر نمودند.

و هرگز آسان نبود که رسول الله (ص) والی شدن کسی را قبول کنند تا که تماماً بالای دین اش و کفائت اش اطمئنان نمی داشتند (رض) و رضی الله عن صحابته اجمعین.

پس این بود قصه ای عمرو بن العاص در ابتداء اسلامش.

. [1] المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء – مصر، الطبعة السابعة عشرة، 1426هـ- 2005م، ص338

[2] رواه أحمد (17798، 17835) ترقيم النسخة الميمنية، وابن حبان في صحيحه (3211) ترقيم شعيب الأرناءوط، والحاكم في مستدركه (2130، 2926) ترقيم مصطفى عطا، وقال الحاكم: هذا الحديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. وقال الذهبي في التلخيص: على شرط مسلم.

[3] الحديث السابق نفسه.

[4] الصالحي الشامي: سبل الهدى والرشاد، تحقيق عادل عبد الموجود وعلي معوض، دار الكتب العلمية – بيروت، 167/6.

[5] رواه ابن حبان في صحيحه (4540)، وصححه شعيب الأرناءوط.

[6] الحديث السابق نفسه.

[7] رواه أبو داود (334) ترقيم محيي الدين عبد الحميد، وصححه الألباني.

فتح مکه و سنن تغییر

پس وقفه ای می گیریم و تحلیل می کنیم که در اینوقت، اوائل رجب سال هشتم هجری وضع اسلام در غایت استقرار بود. در آن هیبت بود، در آن رهبت بود، در آن انتصارات متکرر بود. صورت بسیار جدیدی از دولت نو پیدا در مدینه ای منوره که سیطره خود را به اطراف وسیعی در جزیره ای عربی امتداد بخشیده است.

خوب، این واقعات نهایت دوره ای معینی بود. و حالا دوره ای جدیدی از واقعات سیرت نبوی شروع خواهد شد. و آن طوریکه در اول این درس ذکر نمودم، مقدمات فتح مکه بود. و وقتیکه در باره ای فتح مکه حرف می زنیم، باید بدانیم که فتح مکه واقعاً فرق گذارنده ای حقیقی در تاریخ مسلمین، بلکه در تاریخ زمین بود. بدرجه ایکه اگر بصورت مُعَرّف (یعنی با الف و ل) ذکر شود (الفتح) معنایش معروف است که آن فتح مکه است.

با وجود اینکه تمام انتصارات مسلمین فتح بود. یعنی انتصار مسلمین در خیبر یك فتح بود، و بالای رومان در مؤته فتح بود. و بالای مشرکین در بَدر فتح بود. تمام این همه فتوحات بود از جانب رب العالمین سبحانه و تعالی. لاکن اگر فتح با مُعَرّف ذکر شود، الفتح، فهمیده می شود که آن فتح مکه است. و ماقبل آن فتح تماماً یك چیز بود و ما بعد چیز دیگری. بدرجه ایکه رسول الله (ص) می گفتند مثلاً: "لاَ هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ" [۱]. بعد از فتح هجرت نیست. قبل از فتح ممکن بود مردم به مدینه ای منوره هجرت کنند. بعد از فتح خلاص هجرت نیست، و لاکن جهاد و نیت است.

رب العالمین سبحانه و تعالی می فرماید: (لاَ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلاًّ وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَى وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) و برابر نیست از شما آنکه خرج کرد پیش از فتح مکه و قتال کرد (با آنکه این چنین عمل بعد از فتح مکه کرده باشد) آنجماعت در مرتبه بزرگ ترند از آنانکه خرج کردند بعد از فتح و قتال کردند و هریك را وعده داده است خدا حالت نیك و خدا بآنچه می کنید خبر دارست [الحدید: ۱۰].

یعنی قبل از فتح یك چیز بود، و بعد از فتح چیز دیگر. انفاق قبل از فتح یك چیز بود، و بعد از فتح چیز دیگر. قتال قبل از فتح یك چیز بود، و قتال بعد از فتح چیز دیگر. براستی که لحظه ای فارقه ای حقیقی بود.

از اینرو وقتیکه در باره ای این فتح حرف می زنیم، این فتح چه معنا دارد؟ معنایش تمکین (یعنی ثبات و پا برجاه بودن) دین الله سبحانه و تعالی است. معنایش نصر است، معنایش سیادت (یعنی برتری و تفوق) است. معنایش علو یا بلند بودن در زمین است. و می خواهم از این موقع استفاده نموده و در باره ای بعضی از سنن تغییر و سنن نصر و تمکین در زمین همرایتان صحبت کنم. و همه ای آنرا از فتح مکه خلاصه می کنیم.

سنت اول بسیار زیاد مهم است. اینکه الله عز و جل با عجلهٔ بنده ها عجله نمی کند. ببینید که یازده سال کامل از اصل بیست و سه سال یا بیست و سه و نیم سال که عمر کامل بعثت بود، یازده سال آن لات و عُزه و منات و هُبَل به عوض الله عز و جل پرستش می شدند، و در داخل مکه ای مکرمه.

بعضی تمنی می کنند که کاش مکه وقت تر فتح میشد، و رسول الله (ص) برای مدت درازی حکمرانی دولت اسلامی وسیعی را میکردند، تا فعل ایشان را و حکومت ایشان را و أثر ایشان را بر عالمیان در حالت تمکین می دیدیم. لاکن اگر آن اتفاق می افتاد با سنت الهی مخالفت صورت می گرفت. و آن هرگز شده نمی تواند.

(فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَحْوِيلاً) [فاطر: ۴۳] رب العالمین قادر بود سبحانه و تعالی، و او به هر چیز قادر است، که مکه را در اول دعوت فتح می کرد. و اهل مکه از اول لحظات دعوت ایمان می آوردند. یا علی الأقل بعد از دو سال از بناء دولت در مدینه ای منوره. لاکن این انتظار طویل بخاطر این بود تا همه ای ما را بیاموزاند که الله عز و جل با عجله ای بنده ای خود عجله نمی کند. همه ای ما عجله می کنیم. در حقیقت این موضوع به محاضره ای خاصی ضرورت دارد.

انشاءالله محاضره ای را بنام عجله در نصر تهیه خواهیم کرد. و در باره ای مشکل عجله کردن در تمکین و سیادت برای دین الله عز و جل از دیدگاه مسلمانان صحبت خواهیم کرد. تغییر منکَر به وقت احتیاج دارد، به حکمت احتیاج دارد، به تدرج احتیاج دارد. و همینطور در سیرت نبوی دیدیم. پس این یك سنت است از سنن ثابته.

سنت دوم: تمکین از جائی می آید که برآن هیچ حساب نمی شود

سنت دوم بسیار زیاد مهم است و به غور و تمرکز احتیاج دارد. تغییر و تمکین و نصر از جائی می آید که مسلمانان برآن هیچ حساب نمی کنند. یعنی اگر مسلمانان می خواستند که مکه را فتح کنند، چگونه در این باره فکر می کردند؟ حتماً برای آن بیشتر از یك سناریو درست می کردند. اگر مسلمین هزار سناریو برای تغییر درست می کردند، هزار سناریو برای فتح مکه، تغییر سبحان الله با سناریوی هزار و یکم می آمد.

یعنی مثلاً در سناریو های که توقع آن می رفت تا مکه را فتح کنند، قریش برای جنگ به مدینه ای منوره آمدند. پس مسلمانان می توانستند تا در جواب شان بالای مکه مکرمه حمله کنند. یا مثلاً قریش میخواستند رسول (ص) را به قتل برسانند. یا مثلاً قریش بالای قافله ای مسلمانان تعرض می کردند. یا مثلاً ده سال آتش بس انتها می یافت و جنگ می شد و مسلمانان به مکه داخل می شدند. و همینطور فرضیه های بسیار زیاد موجود.

لاکن سبحان الله فتح با یکی از این امور صورت نگرفت. و نه کدام چیزی در ذهن کدام مسلمانی خطور کرد. لاکن چیز بسیار عجیب رخ داد. قبیله ای مشرکی بالای قبیله ای مشرك دیگری حمله کردند، پس فتح مؤمنین اتمام یافت. چیز بسیار عجیبی و براستی همین چیزی بود که به فتح مکه کشانید.

بیائید به واقعات مراجعه کنیم. در صلح حُدَبیه، اگر فکر کنید، در بند سوم صلح گفتیم که اگر قبیله ای بخواهند با مسلمانان بپیوندند می توانند، و اگر قبیله ای بخواهند با قریش بپیوندند می توانند. پس بعد از اینکه معاهده انتها یافت، خُزاعه در احتلاف با رسول (ص) پیوست نمودند. و بنو بکر در احتلاف قریش. و دخول این دو قبیله در قضیه ای معاهده بعداً سببی برای فتح مکه مکرمه خواهد بود.

سبحان الله، یعنی قصه بین مسلمین و بین قریش بود. خُزاعه و بنو بکر در قضیه هیچ دخلی ندارند. و بآنهم داخل شدن شان در معاهده، به فتح خواهد کشانید طوریکه خواهیم دید.

خُزاعه و بنو بکر و احتلاف با رسول و احتلاف با قریش

و دخول خُزاعه در احتلاف رسول (ص) هم امریست که به وقفه احتیاج دارد. چون الله سبحانه و تعالی خزاعه را در احتلاف رسول الله (ص) داخل نمود. و بیائید با هم فکر کنیم. خزاعه قبیله ای مشرك بودند. بلی ارتباطات صمیمانه ای قدیمی بین خزاعه و بنی هاشم وجود داشت. لاکن طوری توقع میرفت که خزاعه در احتلاف مشرکین بنی هاشم داخل شوند و نه در احتلاف مسلمین بنی هاشم. بخاطریکه خزاعه مشرك بودند. و بر دین قریش بودند. پس چرا بنی هاشم مشرك را ترك کنند و با بنی هاشم مسلمان احتلاف کنند؟ این براستی امر عجیبی است. و این دخول عجیب خزاعه در احتلاف مسلمین، چیریست که بعداً به نتایج بزرگی منتج خواهد شد که از آنها فتح مکه خواهد بود.

بیائید مراجعه کنیم به دو قبیله ها که در معاهده داخل شده بودند. قبیله ای بنی بکر، و قبیله ای خُزاعه. بین این دو قبیله سبحان الله، از قدیم کینه موجود بود. و شاید این کینه بنی بکر را در داخل شدن به احتلاف قریش کشیده باشد. وقتیکه خزاعه در احتلاف مسلمین داخل شدند، بنو بکر در احتلاف قریش داخل شدند. تا به ضد خزاعه باشند، با اینکه ارتباط بین بنی بکر و قریش به بهترین وجه هم نبود.

به دلیل اینکه وقتیکه قریش در جنگ بدر برای جنگ مسلمین خارج شدند از جنگ بنی بکر با مکه ای مکرمه می ترسیدند. بعداً شیطان در صورت سُراقه بن مالك ظاهر شد و گفت: "إني جار لكم من كنانة"[۲]. من همسایه ای تان از کِنانه هستم. و کنانه در بنی بکر شامل بود.

پس این قصه بسیار زیاد پیچیده بود. و تفسیر آن ممکن نیست الا اینکه الله عز و جل میخواست به این صورت اتمام یابد. با وجود اینکه ارتباطات بنی بکر با قریش بسیا زیاد پیچیده بود ولی در احتلاف قریش پیوستند. و خزاعه با اینکه مشرك بودند ولی در احتلاف مسلمین پیوستند و آن به چیز معینی می کشاند طوریکه خواهیم دید. و این بنی بکر که در باره ایشان حرف زدیم بنی بکر بن وائلِ مشهور نیستند. بنو بکر بن وائل از قبائل ربیعه هستند، در حالیکه بنی بکری که در باره ایشان حرف زدیم بنی بکر بن عبدِ مناة بن کِنانه از مُضَر هستند.

مهم اینکه بین بنی بکر و خزاعه تضاد بسیار قدیمی موجود بود و بنی بکر تلفات داده بودند. بعد از مرور سال ها و سال ها از این جریمه سبحان الله، که خزاعه آنرا در حق بنی بکر کرده بودند، بنو بکر گرفتن انتقام آنرا از خزاعه بیاد آوردند. این کلام بعد از صلح حدیبیه بود. پس بنو بکر بالای خُزاعه حمله کردند و چندین مردان شان را به قتل رسانیدند.

بعد از صلح حدیبیه، یعنی بعد از معاهده، یعنی اگر کسی بالای کسی حمله کند مثل اینکه بالای دولت اسلامی حمله کرده است. و موافقه ای قریش بر حمله بنی بکر بالای خُزاعه، نقض صریح معاهده ای صلح حدیبیه بین آنها و بین مسلمین است.

بنو بکر و قریش و خیانت عهد

و بیائید آنرا تحلیل نمائیم و یکجا فکر کنیم. اگر این مخالفت اتفاق می افتاد، اگر بنو بکر قبل از حدیبیه بالای خزاعه حمله می کردند، برای مسلمانان هیچ نفعی نمی رساند. قبیله ای مشرکی بالای قبیله ای دیگر مشرك حمله نموده اند. دخل مسلمانان چیست؟

و اگر این حادثه فوراً بعد از صلح حدیبیه رخ می داد، شاید مسلمین قدرت جنگ مکه یا فتح مکه را نمی داشتند. و اگر بنو بکر اعصاب خود را مواظبت می کردند، راه برای فتح هموار نمی شد. و اگر

قریش بنی بکر را مانع می شدند و از حمله جلو گیری می کردند، و از مسلمین معذرت می خواستند، موقف قابلیت حل صلح آمیز را می داشت.

لاکن قریش سبحان الله، بنی بکر را در جنگ با خزاعه حقیقتاً با بی باکی عجیبی معاونت کردند. که این موقف اگر هزار بار هم با قریش تکرار می شد، شاید این کار را نمی کردند. لاکن سبحان الله، آن از جانب رب العالمین سبحانه و تعالی به این کشانیده شده بود. (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا) [الطَّارق: ١٥،١٦]

پس بنو بکر بالای خزاعه حمله کردند. و بخاطر صلح حدیبیه خزاعه برای جنگ آماده نبودند. بخاطریکه آتش بس شده است. لاکن از مشرکین توقع خیانت موجود است. بنو بکر بالای خزاعه تهاجم کردند. و مردان زیادی را قتل کردند.

پس خزاعه چون آماده ای جنگ نبودند، پس به نزدیك ترین جای أمن فرار نمودند. و آن حرم مکی بود. خزاعه در شمال مکه ای مکرمه و بسیار نزدیك به مکه ای مکرمه سکونت داشتند. پس مردان و زنان و اطفال خزاعه به مکه ای مکرمه به دویدن شدند و براستی داخل حرم آمدند. و به دنبال شان بنو بکر با سلاح بودند. و طبعاً آن بخاطر اینکه حکایت را مغلق تر بسازد. اگر معرکه در خارج حرم صورت می گرفت، ممکن قریش می گفتند ما آنرا ندیدیم. ما خبر نداریم. لاکن بنو بکر و خزاعه داخل حرم شدند تا جنگ در داخل حرم اتمام یابد. و با اینکه قریش سبحان الله، دایماً از حجاج و عمره کنندگان حمایت می کنند و بالای عرب افتخار می کنند که آنها حامی این منطقه هستند و در آنجا أمن وافر موجود است. ولی قریش بسیار بی باکانه تنها به مراقبت اکتفاء نکردند، بلکه بنی بکر را با سلاح در قتل خزاعه معاونت کردند.

و اینکار بکلی یک کار بیجا بود. بخاطریکه بین خزاعه و بین قریش مشاکلی وجود نداشت. و قصه هیچ ارتباطی به مسلمانان نداشت. این عمل قریش یك تصرف بیجا و غیر قابل فهم بود. لاکن این یك چیز بسیار مهمی را در مقابل چشمان ما می آورد. و آن اینکه از مشرکین خیانت متوقع است. الله عز و جل در کتاب کریم خود فرموده است: (أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) آیا هر گاه که بستند پیمانی را بر انداخت آنرا گروهی از ایشان بلکه اکثر ایشان باور نمی دارند. [البقرة: ۱۰۰]

و براستی همین چیزیست که آنرا دیدیم. و این خیانت از دست شان رخ داد با اینکه سبحان الله، رسول الله (ص) کاملاً همرایشان وفا درا بودند. به درجه ایکه اگر مومنی از مکه ای مکرمه به مدینه ای منوره می آمد. رسول الله (ص) او را دوباره به قریش می فرستادند تا بنود معاهده را تطبیق نمایند. و آنرا دیدیم وقتیکه رسول الله (ص) با خطورت آن بر ایمان ابی بصیر او را دوباره به مکه ای مکرمه برگشتاندند. لاکن به معاهده وفا نمودند. بنو بکر آن کار را نکردند و قریش آن کار را نکردند و خیانت کردند.

مشکل بزرگ دیگر این بود که بنو بکر با قوانین بازی می کردند و قریش بطرف شان می دیدند و همه ای آنرا قبول می کردند. قتال در داخل بیت الحرام صورت گرفت. این امر بسیار جدی است. چون همه أمن زیارت کنندگان این منطقه را می گرفتند. و آن عُرف قریش و عُرف جزیره ای عربی و همه قبائل بود، و این قانون بالای همه مسلمین و مشرکین عام بود.

لاکن سبحان الله بنو بکر در داخل مکه ای مکرمه داخل شدند تا خزاعه را در داخل حرم قتل کنند. حتی لشکر خود بنو بکر به ادامه ای جنگ در داخل حرم تعجب می نمودند. به زعیم خود نَوفَل بن معاویه الدِّیلی ندا کردند و گفتند: یا نوفل، إلهك إلهك. یعنی قوانین اله ات (لات و عُزی و

هُبَل و غیر شان) در داخل بیت الحرام اجازه نمی دهد. پس کلام فاجرانه ای را گفت، گفت لا اله اليوم. امروز الهی نیست.

بعداً گفت: يا بني بكر، أصيبوا ثأركم، فلعمري إنكم لتَسْرقون في الحرم، أفلا تصيبون ثأركم فيه؟[٣]. او بنی بکر انتقام تان را بگیرید، شما در حرم دزدی می کنید، پس آیا انتقام تان را نمی گیرید (یعنی حالا چطور اینقدر متدین شده اید) آیا انتقام تان را در آن نمی گیرید؟ آنها را بر ادامه ای قتل تشویق کرد تا جریمه اتمام بیابد. قریش نه تنها مشاهده می کنند بلکه مساعدت هم می کنند. تجاوز صریح از بند سوم بنود حدیبیه. طبعاً ممکن بود این بند اصلاً هیچ نوشته نمی شد، لاکن جریان همه چیز به اساس قضاء و قدر است. سبحان الله.

خزاعه برای رهائی یافتن نزد رسول (ص) می روند

بعد از این کار، خزاعه بسرعت به مدینه ای منوره برای کمك خواستن از رسول (ص) رفتند. نفر اولی که از خزاعه نزد رسول الله (ص) رفت اسمش عمرو بن سالم بود. و همینکه رسید فاجعه ای تعرض را برایشان در شعر تشریح کرد.

يَا رَبِّ إِنِّي نَاشِدٌ مُحَمَّدًا *** حِلْفَ أَبِينَا وَأَبِيهِ الأَتْلَدَا

قَدْ كُنْتُمُ وُلْدًا وَكُنَّا وَالِدًا *** ثُمَّتَ أَسْلَمْنَا فَلَمْ نَنْزِعْ يَدَا

فَانْصُرْ هَدَاكَ اللَّهُ نَصْرًا أَعْتَدَا *** وَادْعُ عِبَادَ اللَّهِ يَأْتُوا مَدَدَا

فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ تَجَرَّدَا *** إِنْ سِيمَ خَسْفًا وَجْهُهُ تَرَبَّدَا

فِي فَيْلَقٍ كَالْبَحْرِ يَجْرِي مُزْبِدًا *** إِنَّ قُرَيْشًا أَخْلَفُوكَ الْمَوْعِدَا

وَنَقَضُوا مِيثَاقَكَ الْمُوَكَّدَا *** وَجَعَلُوا لِي فِي كَدَاءٍ رُصَّدَا

وَزَعَمُوا أَنْ لَسْتُ أَدْعُو أَحَدًا *** وَهُمْ أَذَلُّ وَأَقَلُّ عَدَدَا
هُمْ بَيَّتُونَا بِالْوَتِيرِ هُجَّدًا *** وَقَتَلُونَا رُكَّعًا وَسُجَّدَا.

و از اشعار عمرو بن سالم واضح بود که او مسلمان شده آمده بود. لاکن اکثر خزاعه هنوز مسلمان نشده بودند. و در بین مقتولین مسلمانان و مشرکین بودند. و رسول الله (ص) وقیکه این ابیات را شنیدند، سبحان الله یك لحظه هم تردد نکردند، و در منتهای ثبات گفتند: "نُصِرْتَ يَا عَمْرَو بْنَ سَالِمٍ"[٤]. نصرت داده شدی یا عمرو بن سالم. یعنی کمك می شوی.

بلی در این لحظه طریقی را که بآن عمرو بن سالم را نصرت خواهند کرد تعیین نکردند، لاکن در لحظه ای واحدی تصمیم نصرت دادان را گرفتند. و آن بخاطریکه بین ایشان و قبیله ای خزاعه صلح و هم پیمانی و اتفاق شده بود. و آن با صرف نظر از این بود که قبیله ای خزاعه مسلمان بودند یا مشرك. بلی اکثر قبیله ای خزاعه از مشرکین بودند، لاکن احتلاف بین شان و بین مسلمانان مقتضی بر این بود که یك جانب از جانب دیگر دفاع کند اگر حرمات یکی از طرفین تحت تجاوز قرار بگیرد. و رسول الله (ص) به بسیار جدیت این تصمیم را گرفتند.

بدون شك که آن برای هم پیمانان اطمینان و ثقه خواهد بخشید. و هم پیمانان مشرك از اخلاق مسلمانان معرفت حاصل خواهند کرد. که آنها از هم پیمانان تعرض شده ای خود مدافعه می کنند حتی اگر آن دفاع برای خود شان ضرر بزرگ هم برساند. پس این موقف عمرو بن سالم و عکس العمل رسول الله (ص) بود.

کمی بعد از آن که آمد؟ بُدَیل بن ورقاء خزاعی. و این اسم برای ما بیگانه نیست. در صلح حدیبیه ذکرش گذشت. قریش این بُدَیل را فرستاده بودند تا در مذاکرات و معاهدات بین قریش و لشکر مسلمانان واسطه شود. یعنی بُدَیل بن ورقاء با قریش دوست بود. او از خزاعه بود و در داخل مکه

زندگی می کرد. ولی حالا مصیبت مصیبت شخصی خودش است. قبیله اش در داخل حرم مصاب شده اند. پس حالا بُدیل برای شکایت نزد رسول (ص) آمده است.

سبحان الله، و آن بسیار عجیب است. بخاطریکه بُدَیل به اتفاق همه در آنوقت مشرك بود. و مسلمان نشد الا بعد از فتح مکه. حالا هم مشرك است و هنوز هم در داخل مکه ای مکرمه زندگی می کند. و مصالح بُدَیل بطور کامل آن و تجارت و ارتباطات بُدَیل هنوز هم در مکه ای مکرمه است. بلکه او دوست شخصی ابی سفیان زعیم مکه ای مکرمه است.

و بآهم وقتیکه در مصیبت افتاد نزد که رفت تا شکایت کند؟ نزد کسی رفت که حقوق کسی نزد ایشان ضایع نمی شود، نزد رسول الله (ص). نزد ابی سفیان نرفت و نگفت که قبیله ات اینرا و آنرا کرد. و اعتبارت را بدست بیآور دیه ای مردگان را بپرداز. لاکن سبحان الله نزد رسول الله (ص) رفت چون می دانست که حق کس نزد شان ضایع نمی شود. لاکن نزد قریش و مشرکین ضایع می شود.

و وقتیکه بُدَیل نزد رسول الله (ص) رسید، مطمئن هستم که بزرگترین خواب بُدَیل این بود تا رسول الله (ص) از قریش فدیه کشته شدگان را بگیرند یا به اندازه ای تعداد مقتولین خزاعه مردان بنی بکر را قتل کنند. لاکن هرگز در این فکر نبود که رسول الله (ص) در فکر فتح مکه هستند و او به اینجا کشانیده شده است تا سببی از اسبابی فتح مکه باشد. سبحان الله. امر بسیار زیاد عجیبی است لاکن اتفاق افتاد.

و می بینیم که نصر از جائی می آید که بالای آن حساب نمی کنیم. و توجه کنید که بُدَیل مشرك است و تا این لحظه مسلمان نشده است. و به این دین قانع نشده است. و شاید بکلی از فتح شدن مکه با اسلام کراهیت داشته باشد. لاکن رب العالمین او را تا مدینه ای منوره رهبری نمود تا از رسول الله (ص) مدد بخواهد تا سببی برای فتح مکه برای اسلام شود.

ترتیبات و تغییرات بسیار زیاد عجیبی تا نصر به طریقی اتفاق بیافتد که حساب آنرا نه مسلمانان بدانند و نه مشرکین. پس این سنت دوم و بسیار زیاد مهمی در امور فتح بود. و توجه کنید، سنت اول اینکه الله در عجله ای بندگان عجله نمی کند. بیست و یك سال را گرفت تامکه فتح شد. سنت دوم اینکه نصر از جائی می آید که مسلمانان بر آن حساب نمی کنند.

سنت سوم نصر از جائی می آید که مسلمانان از آن کراهیت دارند

سنت سوم بسیار عجیب است. نصر تنها از جائی نمی آید که مسلمانان توقع آنرا ندارند، بلکه از جائی می آید که مسلمانان از آن کراهیت دارند. و این بسیار عجیب و غریب است. لاکن آن

---

[1] البخاري: كتاب الجهاد والسير، باب فضل الجهاد والسير (2631)، ترقيم البغا. مسلم: كتاب الإمارة، باب المبايعة بعد فتح مكة على الإسلام والجهاد والخير وبيان معنى "لا هجرة بعد الفتح" (1864)، ترقيم فؤاد عبد الباقي.

[2] ابن كثير: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار المعرفة - بيروت، 1396هـ- 1971م، 386/2.

[3] المباركفوري: الرحيق المختوم ص340.

[4] ابن قيم الجوزية: زاد المعاد، مؤسسة الرسالة، بيروت - مكتبة المنار الإسلامية، الكويت، الطبعة السابعة والعشرون, 1415هـ- 1994م، 396/3.

متکرر است بدرجه ایکه آنرا سنت می سازد. طالوت (رح) و مؤمنانی که همرایش بودند، از مقابل شدن با جالوت و عساکرش کراهیت داشتند. لاکن الله عز و جل نصر را در همان مقابل شدن به آنها داد. مسلمانان در بدر از مقابل شدن با مشرکین کراهیت داشتند. لاکن الله عز و جل در باطن آن نصر را قرار داده بود.

رب ما سبحانه و تعالی در کتاب می فرماید: (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالحَقِّ. وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ) چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو از خانه تو بتدبیر درست و هر آئینه گروهی از مسلمانان نا خشنود بودند [الأنفال:٥] پس یوم الفرقان بود.

مسلمانان از جمع شدن احزاب بدور مدینه کراهیت داشتند: (إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ القُلُوبُ الحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا) چون آمدند بر شما از جانب بالای شما و از جانب پائین شما و چون خیره ماندند دیده ها و برسید دیدها بچنبر گردن و گمان می کردید به نسبت خدا گمانهای مختلف [الأحزاب:١٠].

لاکن سبحان الله، در آن خیر زیادی بود. و رسول الله (ص) بعد از احزاب گفتند: "الآنَ نَغْزُوهُمْ وَلاَ يَغْزُونَا"[١]. حالا ما با آنها جنگ خواهیم کرد و نه آنها با ما". مسلمانان در صلح حدیبیه کراهیت خود را نشان دادند. و گفتند چرا ما در دین توهین شویم. و در باطن آن همه اش خیر بود که تفصیلات آن گذشت.

مسلمانان از قتل شدن برادر خود و حبیب خود الحارث بن عُمَیر (رض) سفیر رسول (ص) به عظیم بُصری کراهیت داشتند. و لاکن در عقب آن قتل مکروه انتصار مؤته بود. همینطور در قصه ای ما حالا، مسلمانان به نقض کردن عهد توسط بنی بکر و قریش کراهیت نشان دادند.

بدون شك که آنها کراهیت نموده اند. بدون شك که آنها می خواستند تا آتش بس به ده سال و بیشتر از آن امتداد بیابد. بخاطریکه در کمتر از دو سال خیر های زیادی را در آن دیدند. پس چگونه می بود اگر امر به بیشتر از آن امتداد داده می شد؟ دیدند که تعداد مسلمانان در زمان آتش بس و أمن و غیاب جنگ بشدت ازدیاد می یابد.

حالا بعد از این نقض جنگ خواهد شد. و در جزیره اضطراب و نا آرامی پیدا خواهد شد. مردم خواهند ترسید، دعوت متأثر خواهد شد. شاید قریش با مدینه جنگ کند، و شاید و شاید و شاید ملیون مشکل به میان بیآید. ما حالا از جنگ کراهیت داریم. حالا نمی خواهیم جنگ شود. آتش بس را دوست داریم. لاکن آنچه که از آن کراهیت داریم، علی الرغم هوا و هوس ما و جبراً اتفاق می افتد. و بعداً نصر و فتح و تمکین از خلال همین واقعه ای می آید که از آن کراهیت داریم.

سبحان الله، چرا این کلام؟ چرا این سنت است؟ چرا نصر از جائی می آید که آنرا نمی پسندیم؟ چرا نصر از جائی نمی آید که آنرا دوست داریم، یا به طریقی که ما میخواهیم، یا به طریقی که برای آن طرح می سازیم؟ این کلام حدف بسیار زیاد واضحی دارد. و این کلام در هر مرحله ای تاریخ تکرار می شود. آن هدف اینست، که الله عز و جل می خواهد که ما مفتون نصر و پیروزی خود نشویم. میخواهد که ما معتقد به این نشویم که نصر بخاطر حسن تدبیر ما، و دقت طرح ما، و خوب انجام دادن ما، و ذکاوت عقل های ما، و سرعت کار ما، آمد. تا ما مفتون قوت های خود نشویم.

تا فراموش نکنیم که آن کسی که ما را نصر داده است الله قوی است سبحانه و تعالی. از اینخاطر نصر از جائی می آید که بالایش حساب نمی کنیم. بلکه از جائیکه آنرا نمی پسندیم. تا همه اعتراف کنند، که ناصر الله عز و جل است. نصر از عکس طریق طرح و پلانی می آید که آنرا ترسیم نموده ایم. و از طریق عکس طریقی می آید که امید آنرا داشته باشیم.

طبعاً معنایش این نیست که طرح نسازیم، بر عکس، اگر طرح نسازی و کوشش نکنی نصر مطلقاً نمی آید. باید بجدیت هزار طرح را مخلصانه برای تحقیق نصر وضع نمائی. لاکن نصر از طریق طرح هزار و یکم خواهد آمد، طوریکه کمی قبل گفتیم. طرح را تو انتخاب کرده نمی توانی. آن هزار طرح از تو مطلوب است تا ثبوت کنی که از اسباب اخذ نموده ای، تا مستحق رضای رب العالمین سبحانه و تعالی باشی. و از اینرو مستحق نصر الله عز و جل باشی.

لاکن نصر به طرحی می آید که حساب آنرا نگرفته باشی تا در نهایت فضل را به الله عز و جل راجع بسازی. از اینخاطر رب ما می فرماید: (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ) وقتیکه بیاید نصرت خدا و (بظهور) آید فتح [النَّصر: ١]. نصرت نصرت الله عز و جل است. فتح فتح رب العالمین برای مسلمانان است. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجًا) و ببینی مردمان راکه داخل می شونددر دین خدا فوج فوج [النَّصر: ٢].

آیا عکس العمل مسلمین چطور می باشد وقتیکه فتح و نصر را می بینند؟ رب ما سبحانه و تعالی آنرا برای ما در این سوره ای کوتاه و معجزه آسا، سوره ای نصر واضح می سازد. فرمود سبحانه و تعالی: وقتیکه بیاید نصرت خدا و (بظهور) آید فتح، ببینی مردمان راکه داخل می شوند در دین خدا فوج فوج، چه کنید؟ اولاً (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا) [النَّصر: ٣] (پس به پاکی و ستایش یاد کن پروردگار خود را) الله کسی است که نصر داد، و با قوت خود ترا تائید کرد و ترا در زمین تمکین داد. او است سبحانه و تعالی که اینرا کرد. وَاسْتَغْفِرْهُ. و آمرزش طلب کن از وی.

چرا بعد از نصر و تمکین طلب استغفار می آید؟ بخاطریکه شاید در ذهن ات داخل شده باشد که تو با قدرت ات و طرح ات و تدبیر ات منتصر شدی. بگوئی من چنین کردم، من طرح درست نمودم، من تدبیر دادم. از این کار استغفار کن. استغفار کن که الله عز و جل کسی است که آنرا انجام داده است.

و بعداً خواهیم فهمید که چطور ایشان (ص) وقتیکه به مکه داخل شدند در شدید ترین حالت تواضع شان بودند (ص). تا طوری فهمیده نشود که ایشان آنرا با قدرت بشری خود کرده اند. لاکن رب العالمین است که تمکین را می خواست. و اوست کسی که نصر را می خواست و اوست کسی که برای مسلمانان عزت می خواست. پس باید برایش تواضع کامل داشته باشیم سبحانه و تعالی.

پس نصر بخاطری از جائی می آید که برای ما ناپسند است، تا کسی ادعا نکند که او به قوت خود منتصر شد، لاکن فضل و نصر را به الله عز و جل منسوب نماید. (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاَءً حَسَنًا إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

پس شما نکشتید این جماعت را و لیکن خدا کشت ایشان را و تو (یا محمد) نیافگندی وقتیکه افگندی و لیکن خدا افگند تا عطاء کند مسلمانان را از نزدیك خویش عطای نیکو هر آئینه خدا شنوا داناست[الأنفال: ١٧]. و مراجعه کنید به جنگ بدر، این کلام را به تفصیل در آن گفتیم. پس این سنت سوم بود.

سنت چهارم: طول مدت آمادگی یکی از اسباب نصر است

سنت چهارم از سنن تمکین در غایت اهمیت است. و این سنت شاید برای بعضی کسانی که این موضوع را بطور سطحی می آموزند مأیوس کننده باشد. لاکن تدبر در این سنت عکس آن ثابت خواهد شد انشاء الله.

این سنت می گوید که دوره ای آمادگی برای دولت اسلامی بسیار زیاد طول می کشد. برای اینکه دولت اسلامی را قایم نمایم برای دوره ای طویلی از آمادگی احتیاج داریم. لاکن دوره ای تمکین این دولت بسیار زیاد کوتاه می باشد، سبحان الله. دوره ای آمادگی برای فتح مکه و تمکین در سیره

بیست و یك سال را گرفت. اول بعثت در رمضان سیزده سال قبل از هجرت بود. و فتح در رمضان هشت سال بعد از هجرت بود. بیست یك سال کامل.

دوره ای تمکین دو نیم سال بود. از فتح مکه تا وفات رسول (ص). بعد از وفات رسول رِدّة (یعنی مرتد شدن ها) شروع شد. و تمکین انتها یافت. دوره ای آمادگی گرفتن بیست و یك سال بود، از اصل بیست و سه و نیم سال. یعنی دقیقاً ٪۸۹ فیصد دوره ای سیرت. دوره ای تمکین ٪۱۱.

برای قصه های تمکین قبل از رسول الله (ص) به قران کریم مراجعه کنید. به قصه ای نوح (ع) مراجعه کنید. ببینید که دوره ای آمادگی چقدر بود. نهصد و پنجاه سال. دوره ای تمکین بسیار بسیط بود. هود همینطور، صالح همینطور، علیهم السلام جمیعاً. و موسی (ع) دوره ای بسیار زیاد طویل را در آماده ساختن خود و آماده ساختن بنی اسرائیل گذشتاند. دوره ای تهذیب و بیجا شدن و زجر بسیار زیاد طویل بود. و بعد از آن دوره ای تمکین بسیار کوتاه.

این یك امر بسیار متکرر است. چه قبل از رسول الله (ص)، و چه بعد از رسول الله (ص). به دوره صلاح الدین ایوبی مراجعه کنید. حوالی هشتاد یا نود سال طول کشید. دوره ای تمکین پانزده یا بیست سال بود، علی الأکثر. و این کلام طوریکه گفتیم متکرر است. بعد از جنگ بزرگ زلاقه و تمکین بزرگ دولت مرابطین سبحان الله دورۀ آمادگی بسیار طویل بود، حوالی شصت سال، بعداً تمکین دوره ای بسیار کوتاهی از زمان بود. این کلام به وقفه احتیاج دارد. چرا دوره ای تمکین کوتاه می باشد، در حالیکه آمادگی گرفتن بسیار زیاد طویل می باشد. این کلام دو سبب رئیسی دارد.

سبب اول سبب بسیار مهمی است. و آن باز شدن دنیا بر روی مسلمانان است بعد از تمکین. باز شدن دنیا. اقتصاد خوب می شود. اوضاع اجتماعی خوب می شود. وقتیکه دنیا برای مسلمانان باز

شد، فتنه بمیان می آید. مردم در زمان تمکین با یکدیگر بالای دو چیز اساسی دست به‌گریبان می شوند. بالای پول و دارائی و بالای قدرت دست به‌گریبان می شوند. و به تاریخ برگردید.

رسول الله (ص) طوریکه از اینکار بر مسلمانان خوف داشتند، و این حدیث را بخاطر خطر آن و اهمیت آن در تکوین دولت اسلامی بیشتر از یکبار ذکر نموده ایم. فرمودند (ص): "فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنِّي أَخْشَى أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ"[۱].

والله از فقر به شما خوف ندارم، لاکن خوف دارم که دنیا بر روی تان باز شود طوریکه برای کسانی که قبل از شما بودند باز شده بود، (تمکین) پس در آن رقابت خواهیند کرد طوریکه آنها رقابت کرده بودند (دست و گریبان شدن)، و شما را هلاك خواهد کرد طوریکه آنها را هلاك کرد.

پس این امر خطرناکیست. در اثناء دوره ای آمادگی دنیا نیست. پس فتنه نیست. لاکن در تمکین فتنه سریع می شود. و معصوم کسیست که الله عز و جل او را عصمت بدهد. تعداد بسیار کمی از أمت در این فتنه واقع نمی شوند. پس این چیز اول بود. باز شدن دنیا بروی مسلمانان و دست به گریبان شدن مسلمین بالای مال و قدرت.

چیز دوم اینکه عدد بزرگی از بشر در اسلام بخاطر قدرت آن داخل می شوند نه بخاطر قناعت داشتن به آن. آن زمان تمکین است. مردم دولت قوی و ممکن را می بینند که در زمین سیادت دارد. پس همه منضومه ای این دولت می شوند. قانع یا غیر قانع به مبادی اسلامی، آن قضیه ای نیست که مردم به آن مشغول شوند. تعداد مسلمانان به‌کمیات بزرگی ازدیاد می یابد. این تعداد متزاید برای تربیه خاضع نمی شوند (یعنی شست و شو) نمی شوند طوریکه مردمان اول خاضع شده بودند. این تعداد

متزاید اندازه ای کوچکی از تربیه را می گیرند. و در اولین بحران از بحران ها همه ای آنها می لغزند. آنها می لغزند و تمکین از بین می رود.

مسلمانان در سیرت نبوی نزده سال را در دوره ای آمادگی گرفتن گذشتاندند، تا در آخر در صلح حدیبیه چهارده صد نفر شدند، بعداً فتح خیبر، و در کمتر از دو سال بعد از آن در فتح مکه، طوریکه کمی بعد تر خواهیم دید، عدد مسلمانان به ده هزار رسید که برای فتح مکه ای مکرمه رفتند. به این تغییر بزرگ توجه کنید، یك سال بعد از فتح مکه، رسول الله (ص) با سی هزار جنگجو برای جنگ تبوك خارج شدند. پس ده هزارِ قبل از فتح بعد از فتح به سی هزار رسیدند. و حوالی پنج یا شش هزار کسانیکه برای فتح مکه آمده بودند تنها قبل از چند ماه یا چند روز های کم از فتح مسلمان شده بودند.

و بعد از فتح، در یك سال بیست هزار نفر دیگر یکبار به اسلام داخل شدند. و بعد از سال نهم هجری تا سال دهم هجری، صد هزار نفر دیگر داخل شدند. عدد مردم با رسول الله (ص) در حجة الوَداع به چند می رسید؟ در بعضی تخمین ها به حوالی یك صد و سی هزار نفر می رسید. پس در سال دهم هجرت صد هزار نفر به اسلام داخل شدند. صد هزار، سبحان الله.

پس می بینیم که عدد بزرگی به دولت اسلامی پیوست. و آنها از مناطق بسیار دور از مدینه ای منوره بودند. و قدرت کامل برای تربیه ای آنها نبود. پس وقتیکه رسول الله (ص) وفات نمودند. مردم در مناطق وسیع جزیره ای عربی مرتد شدند. کسانی مردتد شدند که تربیه نشده بودند. احدی از مهاجرین و انصار سابقین مرتد نشد. لاکن عموم مردم در وقت فتح و وقت تمکین داخل شدند. پس آنها به اندازه ای کافی تربیه نگرفتند. از اینخاطر وقت تمکین کوتاه می باشد و وقت آمادگی وقت طویل را می گیرد.

تمکین وسیله است نه هدف

پس آیا این کلام مأیوس کننده است؟ آیا ممکن است مسلمانی بگوید یعنی بعد از تمام این همه آمادگی و جُهد و قربانی جز از دوره ای کوتاهی تمکین نمی داشته باشیم؟ جواب این سوال با سوال دیگری داده می شود. چرا آمادگی می گیری؟ و چرا تمکین می خواهی؟ آیا تمکین وسیله است یا هدف؟ آیا آنرا برای رضای الله عز و جل نمی خواهی؟ و تا جنت اش را بدست بیاوری سبحانه و تعالی؟

خوب، اگر دانستی که الله عز و جل جنت خود را به کسی می دهد که عمل کند، با صرف نظر از نتیجه، با صرف نظر از اینکه تمکین در زمانش آمد یا نه آمد، سبحانه و تعالی مزدش را بقدر عملش می دهد با صرف نظر از زمانی که در آن عمل کرده است. آیا برای انسان همین آرام بخش نیست؟ و برای روحش اطمینان بخش نیست؟

اگر در دوره ای آمادگی عمل کرده باشی أجرت (یعنی مزدت) را می گیری. و اگر در وقت تمکین عمل کرده باشی هم أجرت را می گیری. مهم عمل است. مشکل در تمکین نیست. و بیائید مراجعه کنیم. چقدر امم در روی زمین مُمَکِن هستند؟ در حالیکه آنها اهل دوزخ هستند. بسیار

(لاَ يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلاَدِ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ) باید که نفریبد ترا آمد و شد کافران در شهر ها * این بهره مندی اندك است بعد از آن جای ایشان دوزخ باشد و وی بد جای است. [آل عمران: ١٩٦، ١٩٧]

لاکن از ناحیه ای دیگر، چند نفر از غیر مُمَکنین در زمین از اهل جنت هستند؟ مُصعَب بن عُمَیر در جنگ أُحُد کشته شد. با و جود آن از اهل جنت است. حمزه بن عبدالمطلب همینطور، بلکه کسانی بودند که در دوره ای مکه ای مکرمه وفات کردند. سُمَیه مادر عَمّار بن یاسِر و یاسر رضی الله

عنهم در دوره ای مکه ای مکرمه شهید مردند. البراء بن مَعرور و أسعَد بن زُراره قبل از بدر مردند. شاهد هیچ نصر دولت اسلامی نبودند. و بآنهم، انشاءالله در اعلی علیین خواهند بود.

پس مهم اینست که عمل کنیم. مهم اینست که در راه الله عز و جل کار کنیم. ضرور نیست که در زمان تمکین عمل کنیم، یا در نزدیکی تمکین عمل کنیم تا به نتایج آن خوش شویم. سعادت حقیقی با عمل ات آنجا در جنت است. و الله عز و جل با حکمت خود و قدرت خود لحظه ای را انتخاب می کند که مسلمانان در آن تمکین داشته باشند.

و توجه کنید، آیا فایده ای عمل در زمان تمکین بیشتر است یا در زمان آمادگی گرفتن؟ کمی پیش تر قرائت می کردیم: (لاَ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلاًّ وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَى وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) برابر نیست از شما آنکه خرج کرد پیش از فتح مکه و قتال کرد (بآنکه این چنین عمل بعد از فتح مکه کرده باشد) آنجماعت در مرتبه بزرگ ترند از آنانکه خرج کردند بعد از فتح و قتال کردند و هر یک را وعده داده است خدا حالتِ نیک بس و خدا بآنچه میکنید خبر داد است. [الحدید: ۱۰]

عمل در این دوره ای آمادگی که قبل از تمکین است مشکل است. و بدون شك که درجه اش بلند تر است. مردم در این تعجب می کنند، لاکن در باره اش فکر کنید. پس به مصلحت یک مسلمان است که دوره ایکه در آن ثواب بزرگتر حاصل می شود دراز تر باشد. و آن دوره ای آمادگی گرفتن است. به مصلحت اش است که تمکین تأخیر کند. لاکن معنایش این نیست که برای تمکین سعی نکنم. بر عکس طالب اش هستم. لاکن اگر تأخیر کرد، غمگین نمی شوم، کسالت نمی کنم، کندی نمی کنم و نمی نشینم. لاکن می دانم که الله عز و جل، برایم خیر را می خواهد، و برایم می خواهد که در زمانی عمل کنم که در آن فتنه نباشد و شاید مرا بر حق ثبات ببخشد. و اگر در زمان تو تمکین را بمیان آورد، شاید با پول یا چوکی یا با غیر آن مفتون شوی.

پس در همه احوال برای الله عز و جل کار کن. این بود سنت چهارم. اینکه دوره ای آمادگی طویل است، و دوره ای تمکین کوتاه. و مردم مأیوس نشوند چون این در تاریخ یك امر متکرر است.

پس ما در درس امروز ما بعض سنن تغییر و بعض سنن تمکین را دیدیم. از آن جمله گفتیم که الله عز و جل با عجله ای بندگان عجله نمی کند. گفتیم نصر از جائی می آید که مسلمان بالای آن حساب نمی کنند. گفتیم نصر از جائی می آید که مسلمان از آن کراهیت دارند. و گفتیم که دوره ای آماده سازی طویل است، و دوره ای تمکین کوتاه است. و سنن زیاد دیگر هم است. و در محاضرات دیگری آنرا شرح خواهیم نمود.

رسول (ص) خواسته ای خزاعه را استجاب می کنند

بر می گردیم به رسول (ص). چه کنند رسول الله (ص) در مقابل این بحران و موقف سخت؟ عمرو بن سالم و بُدَیل بن ورقاء خزاعی، هردویشان از رسول الله (ص) کمك میخواهند تا خزاعه را در آزار و ظلمی که بالایشان واقع شده است معاونت کنند. بحران نقض شدن عهد پیش آمده است.

بحران احتمال جنگ. بحران لرزه ای صورت دولت اسلامی است اگر عکس العمل مناسب نشان داده نشود. این یك بحران بسیار بزرگ است.

بیائید ببینیم که بحران چطور به یك فرصت تبدیل می شود. این کلام را علمای اداره می فهمند. وقتیکه مصیبت بزرگ بوجود می آید، از آن خارج می شود و کوشش می کند که از آن مصیبت مستفید شود. پس آنرا به امری تبدیل می کند که در آن مصلحت باشد. به فرصت مساعد مثلاً، موقع را غنیمت شمردن برای تحقق دادن فایده ای بزرگ برای مسلمین، یا علی الأقل از آن خارج شدن با کمترین خساره.

لاکن چطور رسول الله (ص) از این موقف بهره بردارند؟ چطور از این بحران بزرگ پیروزی را تحقق بدهند؟ چطور از آن استفاده کنند و آنرا وسیله ای برای بلندی أمت و سیادت أمت بسازند؟ خوب چه کردند؟ محکوم کردن و سر زنش کردن و سوگواری کردن فایده ندارد. هیچ کسی نخواهد شنید. اگر مسلمانان نزد هیأت ملل متحد بروند، یا نزد هیأت قبایل متحده بروند نتیجه ای مثبتی نخواهد داشت. بر عکس شاید به نفع قریش حکم کنند دولت اول در منطقه. پس حل چه است؟ اول باید واقعیت موقف مطالعه شود. پس بیائید واقع بینی رسول (ص) و حال جزیره ای عربی را در آنوقت ببینیم.

[1] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة الخندق وهي الأحزاب (3884

[2] (البخاري: كتاب الرقاق، باب ما يحذر من زهرة الدنيا والتنافس فيها (6061). ومسلم: كتاب الزهد والرقائق (2961).

اولاً وضع سیاسی و عسکری مسلمانان

اولاً وضع سیاسی و عسکری مسلمانان در آنوقت وضع واقعاً ممتازی بود. تعداد مسلمانان ازدیاد می یافت. لشکر اسلام بسیار زیاد منظم و تمرین شده بود. نه در تمرینات خیالی، بلکه در تمرینات واقعی با یهود و مشرکین بلکه با رومان در مؤته طوریکه دیدیم. معنویات لشکر اسلام به آسمان بلند بود. در هر طرف انتصارات معنویات لشکر اسلامی را تماماً بلند برده است. شهرت در تمام جزیره بلکه در عالم ممتاز است.

دولت اسلامی با بیشتر از یك مملکت از ممالك زمین ارتباطات بسیار قوی دارد. یمن مسلمان است. عُمان مسلمان است. بحرین مسلمان است. علاقات با حبشه است، علاقات با مصر است. پس وضع دولت اسلامی در آنوقت بسیار ممتاز بود.

دوم: وضع عسکری قریش

دوم وضع عسکری قریش را ببینیم. وضع عسکری قریش ضعیف بود. و با مرور وقت ضَعف اش ازدیاد می یافت. و رسول (ص) از دوسال یا بیشتر بدینسو آنرا می دیدند. و فراموش نکنیم که در صلح حدیبیه در مذاکرات گفتند: "وَإِنَّ قُرَيْشًا قَدْ وَهَنَتْهُمُ الْحَرْبُ وَأَضَرَّتْ بِهِمْ"[1]. جنگ قریش را ضعیف ساخته است، و با آن ضرر دیده اند. بعد از احزاب رسول الله (ص) گفتند: الآنَ نَغْزُوهُمْ وَلاَ يَغْزُونَا، نَحْنُ نَسِيرُ إِلَيْهِمْ"[٢]

یعنی از همان ساعت ایشان خود را و دولت اسلامی را در بلند شدن واضح یافتند و قریش را در پائین رفتن واضح، و وقتیکه بعد از صلح حدیبیه گذشت به نفع قریش نبود. دیدیم که مسلمین ازدیاد یافتند. و هر مرد یا زنی که از کفر به ایمان تبدیل می شد اضافه ای بود به دولت اسلامی، و در عین زمان نقصی بود در دولت کافر. هم پیمانان قریش حالا بسیار کم هستند. تقریباً به بنی بکر محدود شده است. و ارتباط قریش با این احتلاف قوی نیست. و طوریکه گفتیم، بین آنها و بنی بکر مشاکل موجود بود. و از ایام بدر این مشاکل موجود بود. و این ارتباط بین اهل باطل، بین قریش و بنی بکر، یا هر هم پیمان دیگر، این ارتبات ممکن در سریع ترین وقت از حالی به حال دیگری تغییر کند اگر مصالح تغییر کند.

و اگر قریش موقف عسکری معینی را اخذ نمایند شاید بنو بکر بیآیند و با آن موقف مخالفت کنند. و از خزاعه و مسلمین معذرت بخواهند. و احتلاف خود را با قریش از بین ببرند. تمام این همه ممکن است. و قریش این احتلاف ضعیف را هزار بار در تاریخ خود دیده اند.

و دلیل آن اینست که وقتیکه مکه فتح شد با وجود اینکه مقتضیات معاهده ای حدیبیه بنی بکر را مستلزم به دفاع از قریش می ساخت اگر از طرف مسلمانان تحت تهاجم قرار می گرفتند، بآنهم هیچ نوع مساعدتی از طرف بنو بکر با قریش ضد مسلمین نشد. در حالیکه خود بنو بکر سبب این مشکل شده بودند و قریش بنی بکر را معاونت کرده بودند. یعنی تمام این همه باید بنی بکر را به مساعدت کردن قریش وادار می ساخت. لاکن آنرا ندیدیم. این است معاهدات عِلمانی و وابسته به دنیا و غیر قایم بر عقیده.

اما در جانب دیگر لشکر اسلام وحدت کامل داشتند و آنها را رباط واحدی یکجا نموده بود و آن رباط عقیده بود. و رسول الله (ص) آن ارتباط ها را در لشکر خود خوب می دیدند.

به این هم توجه کنید که موقف عسکری قریش در بحران بزرگی بود. قریش مجموعه ای از بزرگترین رهبران خود را در چند ماه محدود از دست دادند. سبحان الله سر آغاز ربانی برای فتح. خالد بن ولید (رض) که در أُحُد سبب انتصار برای مشرکین بود، و یک رهبر سوارهٔ بی مانندی بود. و در جزیره ای عربی نام داشت، به مُعَسکر اسلام پیوست. نه تنها قریش او را از دست دادند، بلکه مسلمانان او را کسب نمودند. پس او يك اضافه ای بسیار بزرگی برای دولت اسلامی بود.

عمرو بن العاص هم از زرنگ ترین عرب ها بود. قریش او را هم از دست دادند. و قوت او هم به مسلمین اضافه گردید. عثمان بن طلحه همچنان، نه تنها از سلحشوران شدید بود، لاکن او از بنی عبدالدار بود. حامل کلید های کعبه. اضافه اش به دولت اسلامی اضافه ای در منتهای قوت بود. و

همه ای خانواده ای عثمان بن طلحه را در جنگ اُحُد دیدیم که برای دفاع بیرق مشرکین از بین رفتند. و بنی عبدالدار در دفاع از حرمات قریش تاریخ طویل دارند. حالا زعیم این خانواده عثمان بن طلحه با مسلمین پیوسته است. بعید نیست که تمام خانواده ای بنی عبدالدار با مسلمین بپیوندند. پس این یك تکان واضح در صف مشرك است.

پس رسول الله (ص) موقف را تحلیل می کنند. و برای دولت اسلامی شهرت بزرگ و وضع بسیار مستقِر را می یابند. و در ناحیه ای دیگر ضعف در قریش، و به مرور زمان این ضعف ازدیاد می یابد. و هم پیمانان تقلیل می یابند. و عسکر ها کم می شوند. و قائد ها از دست می روند و همه ای آن به نفع مسلمین است.

پس در این تحلیل این دو نقطه بسیار مهم است. زیاد شدن قوت دولت اسلامی و ضعف دولت مشرك در مکه ای مکرمه.

کم شدن دشمنان مسلمین و ضعف شوکت شان.

نکته ای سوم بسیار مهم است. دشمنان مسلمین در آنوقت بسیار کم شدند و شوکت شان ضعیف بود. یهود را دیدیم که بعد از خیبر تقریباً خطر شان انتها یافت. و غطفان را دیدیم. غطفان نه تنها خطر شان انتها یافت. بلکه نمایندگان شان آمدند و اسلام خود را اعلان نمودند و انضمام خود را با قوت مسلمین اعلان نمودند. سبحان الله، غطفان تنها دو سال قبل در حصار مدینه ای منورۀ مؤمن شرکت کرده بودند. حالا در حصار مکه ای مکرمه ای مشرك شرکت خواهند کرد. و عساکر غطفان خواهند آمد تا با مسلمین مکه را محاصره کنند. پس این هم ملحوظ بسیار مهمی است که دشمنی جز قریش نمانده است.

چیز چهارم در این تحلیل و بسیار زیاد مهم، وضع قانونی و شرعی مسلمانان اگر حالا بخواهند مکه را فتح کنند واضحاً وضع سلیم است. هیچ کسی بر آن اعتراض نخواهد کرد. این یك فرصت مساعدی برای فتح مکه است که شاید به سهولت تکرار نشود. از اینخاطر هرگز نباید این فرصت ضایع شود. و فتح مکه مطلب بسیار زیاد مهم است.

معاهده ای حدیبیه فتح مکه را به تعویق می انداخت. اما حالا معاهده نقض شده است. دیار مسلمانان و اموال مسلمانان در داخل مکه هنوز هم تاراج شده است. و این فرصت بدست آوردن این همه اموال تاراج شده ای مسلمانان است. همانطور فرصتی است برای تعلیم اسلام به عوام در داخل مکه اگر طبقه ای حاکم در مکه از کرسی هایشان دور ساخته شوند. از اینخاطر عدم تفاعل رسول الله (ص) در کوشش اجتناب جنگ با قریش را می فهمیم. خلاص، تصمیم گرفته اند تا این فرصت گرانبها را غنیمت شمرده مکه را فتح نمایند. حکمت سیاسی عالی.

پنجم: وظیفه ای اخلاقی و دینی و سیاسی مسلمین در قیام نمودن به فتح مکه

نکته ای پنجم هم در تحلیل ما بسیار زیاد مهم است. و شاید هم در ترتیب اولویات مهم ترین همه ایشان باشد. وظیفه ای اخلاقی و قانونی و سیاسی مسلمانان است تا فتح مکه را انجام بدهند. وظیفه ای اخلاقی بر رفع ظلم از سر مظلومین است. بالای خزاعه ظلم شده است. و نه باید اینطور بدون مساعدت گذاشته شوند.

دیگر این تنها یك وظیفه ای اخلاقی نیست بلکه یك وظیفه ای شرعی و قانونی است. یعنی بالای مسلمانان فرض است تا خزاعه را کمك کنند. بخاطریکه آن یك التزام مهم اسلامی بود در صلح حدیبیه. مسلمانان در این امر اختیاری ندارند. تا وقتیکه به چیزی عهد نموده باشند باید به آن وفا

نمایند. و معاهده با خزاعه طوری بود که باید با آنها کمك کنند اگر به حرامات شان تجاوز شود. و تجاوز شد، و در داخل حرم. پس چرا مسلمانان تحرك نكنند؟

معاهده می گوید که تعدی بر خزاعه تعدی بر مسلمین است، حتی اگر خزاعه مشرك هم باشند. پس وظیفه ای شرعی و قانونیست بر مسلمانان تا در دادن حق به صاحبانش، در دادن حق به خزاعه، و دور کردن ظلم از آنها جهد کنند.

و همزمان یك وظیفه ای سیاسی بسیار زیاد مهمی هم است. کرامت دولت اسلامی هم شکستانده شده است. بخاطریکه کسانیکه کشته شده اند، هم پیمانان مسلمانان هستند اگر چه که مشرك هستند. پس باید بخاطر حفظ کرامت دولت اسلامی وقفه ای مناسبی باشد. و رسول الله (ص) دیدند که لازم است این وقفه فتح مکه باشد. امور بسیار زیادی بهم پیوست تا اینکه وضع را برای فتح مکه مناسب بسازد.

بیائید دوباره به تحلیل موقف برگردیم. اولاً وضع سیاسی و عسکری دولت اسلامی ممتاز و پیشرفته است. دوم وضع سیاسی و عسکری دولت کافر در مکه ضعیف و عقب مانده است. سوم دیگر دشمنان أمت از بین رفته اند، یهود و غطفان و غیر آنها. چهارم وضع قانونی که اگر مسلمانان بخواهند مکه را فتح کنند، تماماً سلیم است.

چیز پنجم بسیار زیاد مهم است. اینکه بالای مسلمین یك مسؤلیت شرعی و اخلاقی و سیاسی به نفع خزاعه است که باید آنرا انجام بدهند. این واقعیتی بود که رسول الله (ص) آنرا در لحظه ای واحدی تحلیل نمودند و گفتند: "نُصِرْتَ يَا عَمْرَو بْنَ سَالِمٍ" [٣]. نصر داده شدی او عمرو بن سالم. و شروع نمودند به تجهیز نمودن فتح مکه ای مکرمه.

پس اخذ تصمیم فتح مکه ای مکرمه در این ظروف تصمیم حکیمانه ای خواهد بود که چندین مصالح دعوی و سیاسی و نظامی و اخلاقی و غیر آنرا تحقق می داد. لاکن این تصمیم آسانی نیست. این از سخت ترین تصامیم است. مکه هر ملك دیگری نیست. مکه داخل خانه ای قریش است که در آن تاریخ طویل دارند. و قریش قبیله ای آسانی نیستند. عزیز ترین قبیله در عرب هستند. و تمام عرب آنها را وقار می دهند. شاید مردمان زیادی مواقف خود را تغییر بدهند اگر قریش در داخل خانه ای خود تهدید شوند. و خصوصاً اینکه داخل خانه ای قریش بلد الحرام مکه است. و در قلوب تمام عرب ها مکانت بزرگی را دارد.

رسول (ص) تصمیم فتح مکه را می گیرند

این تصمیم بسیار زیاد جرأتمندانه است. و در عین وقت فکر کردن بیشتر از حد ضیاع فرصت می باشد. باید با عزم تصمیم گرفته شود. و براستی با عزم و قوت تصمیم گرفتند (ص) تا مکه را فتح نمایند.

لاکن لازم است وقفه نمائیم. این تصمیم سریع تصمیم بی باکانه نبود نعوذ بالله. تصمیم مطالعه شده و با حکمت بود. واقعیتی را که مسلمانان و مشرکان در آن بودند ذکر کردیم. لاکن می خواهم توجه تان را به چیزی در غایت اهمیت جلب نمایم. چیزی که رسول الله (ص) را به اتخاذ این تصمیم مساعدت نمود، مجهز بودن دائمی بود.

پس انسان همیشه باید در حالت آماده باش باشد. برای انسان فرصت های بسیار زیادی می آید. لاکن نمی تواند از آن استفاده کند بخاطریکه آماده نیست. رسول (ص) و مردم مؤمن شان بطور مداوم آماده بودند. لشکر شان تمرین شده و منظم و همیشه در حالت آماده باش بودند. مردم شان برای قضایای جنگ و قربانی و بذل آماده بودند. زنان شوهر های خود را برای قربانی و جهاد می

فرستادند. حتی اطفال، حتی خورد سن ها، دایماً در همین فضاء زندگی می کردند. به جهاد طوری شوق داشتند مانند بزرگ سالان.

توجه کنید، که اگر جنگ بالای مردم تحمیل شود و آنها برایش آماده نباشند، و قضیه ای جهاد در حیات شان مطرح نباشد، آن یك مصیبت بزرگ است. بخاطریکه نا ممکن است که مردم مرفع و خوش گذران و غرق در لذت ها و در موسیقی و رقص و بازی در وقت بحران موقف با شرفی را اختیار نمایند. مردم به تربیه احتیاج دارند.

رسول الله (ص) مردم را تربیه می نمودند و همیشه آنها را مجهز می نمودند. از اینخاطر وقتیکه فرصت پیدا شد از آن استفاده نمودند. وضع اقتصادی دولت اسلامی همیشه در بهبودی بود. در هر مجال به بهترین وجه نمو بود. مسلمانان خود کفاء بودند و در خوف هیچ نوع قطع علاقات نبودند. علاقات دیپلوماسی مستقِر و زیاد بود. مخابرات اسلامی به هر طرف به بهترین وجه نقش خود را انجام می داد. حاکم و محکوم، وزیر و غفیر، خورد و بزرگ، مرد و زن انتماء یا وابستگی حقیقی و غیر مصنوعی به مملکت و دین داشتند. تنها شعار خشکی نبود که این یا آن آنرا بگوید. یك خطاب سطحی فریبکارانه برای حکم شوندگان نبود. وابستگی شان برای مشاهده ای مسابقه ای فوتبال نبود که بیرق را بلند کنند و غمگین شوند که تیم ما باخت.

انتمای شان در این بود که آماده بودند برای مملکت خود جان خود را فدا کنند. انتما داشتن به این که در کار ات وقت ات را ضایع نکنی و کاری نکنی که به مملکت ات و مسلمانان فایده ای نداشته باشد، و نگوئی که به اندازه ای معاش ام کار می کنم. انتما به اینکه لشکر ات را دوست داشته باشی و از آن فرار نکنی. انتما بر اینکه اموال مملکت را محافظت کنی و آنرا اختلاس و دزدی نکنی. و آنرا مال عام دانسته نگوئی که از آن گرفته می توانم. این انتما نمودن در میدان جهاد و در فابریکه و در پوهنتون و در زمین کشت و کار، و در کارخانجات و هر جای قیاس شود.

رسول الله (ص) انتما و پیوستگی را در قلب های مردم مدینه زرع نموده بودند. از اینخاطر با رسول الله (ص) ایستاد می شدند و با ایشان جهاد میکردند هر وقتیکه رسول الله (ص) از آنها می خواستند. این انتما حقیقی، و این مجهز بودن دایم از مهمترین کلید های استفاده از فرصت های مساعد بود؛ از اینخاطر رسول الله (ص) توانستند بدون تردد تصمیم بگیرند. می دانستند که مردم شان و لشکر شان همرایشان هستند، و ارتباطات دیپلوماسی همرایشان بود. و اینچنین سیرت نبوی را يك منهج عملی واقعی برای تغییر می بینیم.

پس تصمیم جنگ، تصمیم فتح مکه از مهم ترین تصامیمی در تاریخ جزیره ای عربی بود، بلکه در تاریخ عالم. و خواهیم دید که تقریباً تمام مساحت روی زمین شامل آثار این فتح شد. و تا به امروز و تا به روز قیامت.

این وضع مدینه ای منوره بود. لاکن وضع مکه ای مکرمه به چه شکل است؟ قریش بعد از مصیبتی که بالایشان آمد چه فکر می کردند؟ بنو بکر با قریش چطور تعامل کردند؟ و بعدا از آن هر دوی آنها با مسلمین چگونه تعامل کردند. و رسول الله (ص) با کوشش های قریش در اجتناب نمودن از جنگ چگونه تعامل می نمایند و چگونه لشکر را مجهز می نمایند تا به این راه دور و مشکل بروند؟ فتح مکه ای مکرمه پنجصد کیلو متر در صحرا.

تفاصیل آن در غایت اهمیت است. این تفاصیل ستون های بنای دولت اسلامی است. بسیار زیاد مهم است که با عنایت تدریس شود. و آن انشاء الله موضوع درس آینده خواهد بود.

و أسألُ الله عز و جل أن يُعِزَ الإسلام و المسلمينَ و أن يُرِيَنا الحقَ حقّاً و يَرزُقنا إتباعهُ، و أن يُرِيَنا الباطلَ باطلاً و يرزُقنا إجتِنابهُ و أن يُفَقِّهَنا فِي سُنَنِهِ و أن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ

ذلك و القادرُ عليه، فستذكرون ما أقولُ لكُم و أُفَوِضُ أمري الى الله إن الله بصيرٌ بالعِباد، و جزاكم اللهُ خيراً كثيراً، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

---

[1] البخاري: كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وكتابة الشروط (2581).

[2] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة الخندق وهي الأحزاب (3884).

[3] ابن قيم الجوزية: زاد المعاد 396/3.ءءء .